

## حماسه به مثابه تاریخ: کارآمدی شعر حماسی در بینش تاریخ شناسانه حمدالله مستوفی

سید ابوالفضل رضوی<sup>۱</sup>

(دريافت: ۹۹/۰۳/۲۲. پذيرش: ۱۴۰۰/۰۱/۱۵)

### چکیده

روایت تاریخ در قالب شعر حماسی و علاقه به شاهنامه سرایی و شاهنامه نویسی، از جمله ویژگی‌های تاریخ و ادب در ایران دوران پس از حاکمیت ایلخانان بودکه در آن شرایط خاصی برای تقویت هویت ایرانی و تحکیم بنیان‌های ایرانشهری در مناسبات جامعه و حکومت پدیدآمد. اگر در سیر تحول فکر و اندیشه در ایران، شعر را زبان حکمی فرهیختگان ایرانی بدانیم، شعر حماسی و تدوین تاریخ در سک و قالب شاهنامه، یکی از نمودهای جدی تحول فکری و فرهنگی در عصر ایلخانان است و مصدق بر جسته آن را در ظفرنامه مستوفی می‌توان یافت.

مستوفی از طریق نظم و حماسه سرایی، جایگاه و کارکرد «شاه عدالت محور» را بهسان مفهومی ماندگاریه نحوی عرضه کرد که احیای شکوه گذشته و نیاز زمانه را توأم داشته باشد. مستوفی در ظفرنامه، با زبان حکمی شعر و بهره گیری از گذشته مطلوب، قصد داشت الگویی کارآمد از مفهوم شهنشاه ایرانی در حکومت ایلخانان به دست دهد. او روند مورخان پیشین رادر طرح مصادیق حماسه، مانند شاهنامه فردوسی، تکمیل کرد و مجموعه‌ای منظوم بر جای نهاد که در آن به نحو مقتضی، تاریخ در قالب حماسه و به صورت منظومه به جلوه درآمده است.

**واژگان کلیدی:** ایران، ایلخانان، حمدالله مستوفی، شاهنامه، ظفرنامه، شعر حماسی

۱. دانشیار گروه تاریخ، دانشگاه خوارزمی تهران، Abolfazlrazavi@khu.ac.ir

## مقدمه

زوال ساسانیان و فقدان جغرافیای سیاسی مستقل و برخوردار از نظام سیاسی کارآمد، مناسبات جامعه، حکومت و اقتصاد در ایران را دچار گسست کرد و به تدریج مفاهیم ایران و ایرانشهر را در محقق فرو برد. با این حال، ملاحظات تاریخی قرون نخستین ق مانع از فراموشی سنت‌های ایرانی در مسئله حکومت‌داری شد. در همین جهت، تکوین امارت‌ها، موجبات اهتمام بیشتر و آگاهانه‌تر نسبت به سنن مذکور را فراهم آورد. از این‌پس، در پرتو فقدان نظام سیاسی مستقل حاکم بر ایرانشهر، حفظ این سنت‌ها، با رویکردی فرهنگی و حاکی از ضرورت وجودی نظامی آرمانی و هدفمند، مورد توجه جدی بود.

یورش مغول با همه خسارت‌هایی که بر پیکره اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ایران وارد کرد، زمینه‌های تشکیل حکومتی تقریباً مستقل همراه با نظم و ثبات نسبی در پی آورد و رجال ایرانی را بر آن داشت تا در دو وجه سلبی و ایجابی، به بازنمایی مفهوم ایران و هویت ایرانی در پرتو شرایط خاص این عصر پردازند. رسیدن به این مقصود از عصر نامسلمانی ایلخانان آغاز و با مسلمانی ایشان به اوج خود رسید. در همین جهت، شرایط مطلوب‌تر عصر مسلمانی، به حمدالله مستوفی که در حلقة فکری منتبسان رشیدالدین فضل‌الله بود، این فرصت را داد تا با تحقیق درباره فردوسی و اشراف بر نظام اندیشگی اوی، درباره مناسبات جامعه و حکومت، با استفاده از رویکرد حمامی، فهمی معطوف به شرایط عصر خویش را ارائه دهد.

در نوشتار حاضر، تبیین و تفسیر نظام اندیشگی مستوفی در پرتو این پرسش انجام می‌گیرد: مقتضیات حاصل از تمرکز نسبی حکومت و انسجام جغرافیای سیاسی عهد ایلخانان، در بازآفرینی مستوفی از نظام سیاسی ایرانشهری چه تأثیری داشت؟ در این جهت، با مروری مختصر بر ساخت و کارکرد حکومت در نظام ایرانشهری، بنایه‌های فرهنگ سیاسی عصر ایلخانان و جایگاه فرمانروا در فرهنگ سیاسی مذکور، منظومه فکری مستوفی با تکیه بر آثار او بررسی می‌شود و رویکرد حمامی-اسطوره‌ای اوی در فهم تاریخ موردنویجه قرار می‌گیرد.

## ساخت و کارکرد حکومت در نظام ایرانشهری

ایران‌زمین، مفهومی است که بارها در منابع تاریخ‌نگاری منتشر و منظوم عصر ایلخانان به کاررفته و می‌توان آن را بازآفرینی «ایرانشهر» دانست و اندیشه پردازی درباره ساخت

سیاسی، فرهنگی و اجتماعی آن را با محوریت اندیشه ایرانشهری قلمداد کرد. زوال ساسانیان و فقدان حاکمیت سیاسی مستقل در ایران یا حداقل بخش‌هایی از آن در دوران اسلامی، کارآمدی مفهوم و اندیشه‌های مذکور را دچار گسست کرد و تا دیرزمانی در عصر امارت‌های ایرانی زمینه‌های ظهور مجدد نیافت. ایرانشهر در قالب سه مؤلفه اساسی ایران جغرافیایی، ایران سیاسی و ایران فرهنگی کارایی داشت. ایران جغرافیایی گرچه بارها محل تعریض و تغییر بوده، اما بر پایه نگرش اسطوره‌ای و حمسه همواره سرحدات مشخصی داشته است. ایران فرهنگی، حول محور عدالت، خردورزی، دین پروری، درست‌کرداری و هنرمندی وجه تمایز می‌یافتد. ایران سیاسی مؤید نظام حکومتی مبتنی بر رویکرد مرکزی در اداره سیاست، اقتصاد، تأمین امنیت و بقای جامعه در پرتو نژادگی، فرهمندی و مشی کیانی و وجه قهرمانی فرمانروایان بود. در هم‌تنیدگی سه وجه مذکور، جلوه‌گاه نظامی اخلاقی و اجتماعی در ذیل مفهوم عدالت بود که سامان نظام سیاسی، اجتماعی و اقتصادی جامعه ایرانی بر مبنای آن رقم می‌خورد (نک: مجتبایی؛ ۳۱؛ عبادیان، ۲۶۷-۲۸۷)؛ سامانی که به بهترین نحو در این عبارت معروف، کارآمدی عدل را نشان می‌دهد: پادشاهی به سپاه، سپاه به خواسته، خواسته به رعیت و رعیت به عدل زنده است (ر.ک: عهد اردشیر، ۱۱۲) شاه یا شهریار یک شخص نبود بلکه، نهادی مقدس و برخوردار از «آشَه» در جهت راستی و تحقق اندیشه نیک بود (بویس، ۳۰). در ایران باستان، خواه در برداشتی اسطوره‌ای و خواه تاریخی، ارتباط متقابل مردم و حکومت بر پایه عدل استوار بود و پویایی حیات اقتصادی، سیاسی و اجتماعی مبتنی بر قسط بود. ایرانیان به عنوان مردم یگانه‌پرستی که مراحل ناقص اعتقادی را سپری نکرده و از آغاز توحیدگرا بوده‌اند، عدل را بنیان حیات اجتماعی و اقتصادی خود می‌دانسته و اگر همساخت سیاسی موجود مانع از تحقق آن می‌شده است، در مفهومی نظری و فرهنگی آن را مهم می‌شمرده و از جمله مبانی هویتی خویش به شمار می‌آورده‌اند. اداره ملک بر اساس دادگری، در سراسر دوران اسلامی نیز مورد اهتمام بود و از مبانی مورد تأکید قلمداد می‌شد. در دیدگاه اسلامی، نظام هستی و انسجام آسمان و زمین مبتنی بر عدل است<sup>۱</sup> و بنیان آفرینش بر پایه عدل استوار شده است. قرآن کریم بارها انسانها را به رعایت عدل دعوت و دوری از پلیدی و نیل به رستگاری را به رعایت عدالت منوط کرده است (حدید/۲۵، نحل/۷۶ و ۹۰، حجرات/۹، مائدہ/۱۰۶، شورا/۱۵، آل عمران/۱۸،

۱. بالعدل قامت السموات والارض؛ العدل اساس به قوام العالم؛ العدل سائس عام

انبیاء/۴۷، بقره/۲۸۲).

مفهوم ایران و اندیشهٔ ایرانشهری شاکلهٔ هویت ایرانی است. با این حال، به سبب فقدان شرایط، از عصر تکوین امارت‌های صفاری و سامانی، بیشتر تعین فرهنگی داشته است. فقدان استقلال سیاسی و حاکمیت سرزمینی، موجب می‌شد تداوم مفهوم ایران در عرصهٔ فرهنگ و ادبیات، اصل محوری اندیشهٔ حافظان فرهنگی باشد. بنابراین، در عصر طاهری در حکم الگوی عملی، در عهد سامانی در قالب احیای زبان و ادب فارسی، در عصر غزنوی در قالب تدوین بزرگ‌ترین اثر حمامی و در عصر سلجوقی و خوارزمشاهی در قالب منظومهٔ فکر سیاسی و اندیشهٔ حکمی امثال نظام الملک، غزالی، شهاب الدین سهپوری مجاهد ظهور یافت. در سراسر این دوران و در منابع تاریخی و به ویژه شاهنامه، با رویکرد اخلاقی و اندرزگویی، وفاداری به «آله» (ارته) و ویژگی‌هایی چون دادگری، خردمندی، هنرپروری، راست‌کرداری و تأمین امنیت از شرایط اساسی حاکمیت سیاسی است (اوستا، گاهان، هات ۳۰، بندهای ۶-۳؛ دین کرد، کتاب سوم، دفتر بکم، کرد ۹۶؛ مهر، ۱۳۸۴، ۶۱-۶۰). چنانکه فقدان آنها نیز موجبات محرومیت از تأیید الهی را در خود دارد، زیرا حاصل آن بی‌نظمی و آشوب در حیات اجتماعی و اخلاقی است (ر.ک: عهد اردشیر، ۱۱۴-۱۱۲). بی‌اعتنایی به داد و پیامدهای آن در جامعه و حکومت بارها در اشعار فردوسی تجلی یافته است:

چو خسرو به بیداد کارد درخت (فردوسی، ۸۳ / ۵، بیت ۷۹)	بگردد برو پادشاهی و بخت (همان، ۷۷۰ / ۳، بیت ۷۷۸).	ز بیدادی شهریار جهان همه نیکویی‌ها شود در نهان (همان، ۱۰۸ / ۷، ابیات ۳۱-۲۹).	چنین گفت نوشین روان قباد ستاره نخواند ورا نیز شاه چو درد دل بیگناهان بود (همان، ۱۰۸ / ۷، ابیات ۳۱-۲۹).	چو بیدادگر پادشاهی کند جهان پر زگرم و تباھی کند (همان، ۱۹۰ / ۸، بیت ۲۸۸۲).
--	--	--	---	--

در جای دیگر نیز چنین می‌آورد:

گراز کارداران و ز لشکرش  
نیازد به داد او جهاندار نیست

سیه کرد منشور شاهنشهی  
از آن پس نباشد ورا فرّهی  
چنان دان که بیدادگر شهریار  
بود شیردرنده در مرغزار  
(فردوسي، ۱۷۱/۷، آيات ۵۰۰-۵۰۴).

در همین جهت، مستوفی در شرح آغاز سلطنت غازان و در ذیل عنوان در تحقیق  
معنی شاه چنین می‌سراید:

نه هر کو بود در جهان پیشاوا  
ورا شاه خواندن شناسم روا  
بود شاه آن بخرد نامجو  
که معنی شاهی بود اندرو  
(مستوفی، ظفرنامه، ۱۳۵۰/۲)

در نامه طاهر، مؤسس سلسله طاهری به پسرش عبدالله (طبری/۱۳/۵۶۹۲ - ۵۷۰۵؛ مجمل التواریخ، ۳۵۳)؛ پند نامه سیکتگین(شبانکاره ای، ۳۹)؛ سیاست نامه نظام الملک(نظام الملک، ۸-۵) و نصیحت الملوك غزالی(غزالی، ۱۶۲-۱۶۱) اهتمام به عدالت و ضرورت دادگری سلطان، با الگو پذیری از ایران باستان مورد توجه ویژه قرارگرفته است. سهپوری در قرن عق با نظر به حکمت کهن ایرانی و تأکید ویژه بر جایگاه شاهان اساطیری ایران در پرتو فرهمندی ایشان، شهریارانی چون کیخسرو و فریدون را در حکم شاهان آرمانی معرفی می‌کند(ر.ک: گرین، ۹۰، ۱۲-۱۳؛ شایگان، ۲۰۶). ابن طقطقی در قرن هفتم و ابن خلدون در قرن هشتم ق نیز بر این ضرورت تأکید دارند (ابن طقطقی، ۴۲-۴۳؛ ابن خلدون، ۱/۷۲-۷۳).

در ساختار سیاسی-اجتماعی مبتنی بر مرام ایرانشهری، نوعی بینش قهرمانی و تأکید بر نقش قهرمانان، در حکم نماد کنش جمعی جامعه قابل پیگیری است که با جایگاه و کارکرد شاه آرمانی قابل انطباق نشان می‌دهد. بینش قهرمانی مذکور هنگامی که صورت ملی به خود بگیرد و در خدمت عدالت ورزی و ممانعت از نابودی، ستم، غارت و آوارگی تفسیر شود با تکیه بر نقش بنیادین خرد در سیر تحولات اجتماعی، در رقم خوردن دگرگونی‌های اجتماعی، تاریخی و ساختار اقتصادی اقوام و ملل سهم مؤثراً می‌کند (ر.ک: مختاری، ۴۸-۵۲؛ پوینده، ۲۷۵-۲۷۶). می‌توان چنین نتیجه گرفت که قهرمانان جامعه که در منظومه ایرانشهری همانا شاهان فرهمند و حلقه‌های پهلوانی و دولتمردانو بزرگان نظامی مناسب بدانها هستند در تکوین و تحول ساختار حیات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی که روی دیگر آن مردم و جامعه هستند جایگاه تعیین کننده‌ای دارند.

تن ملک را شاه چون دل شمر  
جوارح چو لشکر بر شهریار  
حواس برونى چو میران شاه  
حواس درونى به کردار عدل؟

وزیرش بود عقل پیروزگر  
کزان کار شاهی بود برقرار  
که باشد از آن ملک و دین در پناه  
چو انصاف چون عفو چون شرم و بذل؟

(مستوفی، ظفرنامه، ۱۳۵۰/۲)

سپس به شرح جایگاه شاه پرداخته و در ادامه کارکردهای شاهی را وصف می‌کند:

سه حرف آمد از نام شاه آشکار  
بود شینش از شین شفقت عیان  
الف آنکه الله را بی‌گمان  
چو در شفقت خلق و امر خدا

به تحقیق معنی آن کوش دار  
که بر خلق دارد به خرم جهان  
حقیقت شناسد خدای جهان  
بپیوست و گشت از هوسها جدا

نه از شاهی خویش مغدور شد  
چنین شاه را صد هزار آفرین

...

یکی آنکه نیکی بود کار او  
دوم آنکه از بد گریزان شود  
چو این جمله در ذات یک نامور  
به روی زمین سایه کردگار

به نیکی بود روز بازار او  
نخواهد که باید دلش بگنو  
شود جمع با فره دادگر  
بود بی‌گمانی چنان شهریار

(همان، ۱۳۵۰/۲)

### بن‌مايه‌های فرهنگ سیاسی عصر ایلخانان

سازش آگاهانه فرهیختگان ایرانی با شرایط توأم بانظم و ثبات نسبی دوره ایلخانان؛ دوره‌ای که در پی چهار دهه نابسامانی بعد از هجوم مغول پدید آمد، تجربه تاریخی متمایزی را رقم زد. رجال ایرانی با آگاهی بر رقابت اولوس‌های مغولی و نیاز ایلخانان به بهره گیری از تجربه‌های کارآمد آنها در اداره جامعه و اقتصاد، سعی نمودند مغولها را با منظومه فکر ایرانی آشنا کنند و در بکارگیری سنن حکومتی بومی ملزم نمایند. چنان که آمد، منظومه فکری مذکور در پرتو مفهوم «ایران» در سه وجه جغرافیایی، سیاسی و فرهنگی؛ کارکرد حکومت را بعنوان مجری عدالت و حافظ نظام اخلاقی و اجتماعی ارج می‌نهد و با تأکید بر نیک روشی و راست محوری، جایگاه حاکم فرهمند و عدالت جو را بر

جسته نشان می‌دهد. این منظومه فکری با تبار اسطوره‌ای و تاریخینه چندان مشخص در سراسر دوران اسلامی، ماهیتی آرمانی داشت، اما ملاحظات تاریخی عصر ایلخانان، شرایطی را رقم زد که زمینه‌های تحقیق آرمان مذکور و فرهنگ سیاسی همزاد آن هموار شد. به همین سان، در تاریخ‌نگاری این عصر نیز به عنوان نهضت کارآمدی که دو وجه منثور و منظوم داشت، بازتاب مشخصی یافت. در این جهت، تاریخ‌نگاری عصر ایلخانان، اصطلاح ایران را در حکم مفهوم-واژه‌ای کارآمد و مبین شرایط تاریخی نوظهور به کار می‌گیرد.

اگر از مجموعه کوشش‌های فرهیختگان ایرانی، در جهت مهار رفتارهای غیر مدنی مغول، با هدف هضم آنها در بستر فرهنگ سیاسی ایران با عنوان «گفتمان مهار» یاد شود، عصر نامسلمانی ایلخانان، کوشش برای «تکوین» گفتمان مهار و عصر مسلمانی ایشان، کوشش در جهت «تبیيت» گفتمان مذکور را در خود دارد (درباره گفتمان مهار ر.ک: رضوی، «نصیرالدین طوسی و گفتمان مهار...»، ۹۴). وجه غالب یا همانا دال مرکزی گفتمان مذکور، تبیین تازه‌ای از ایران‌زمین است با ۳ وجه جغرافیایی: با ریشه‌های اسطوره‌ای و حماسی؛ فرنگی: با تأکید بر عدالت و راست‌کرداری و سیاسی: با تمرکز بر فرهمندی فرمانروا. این درحالی است که در اعصار قبلی پیش از مغول، تنها ایران فرهنگی و کوشش برای پاسداشت میراث فکری ایرانیان نمود شاخص داشت و حسب ملاحظات دوران اسلامی، زمینه‌های اनطباق جغرافیای سیاسی با جغرافیای فرنگی هموار نبود تا فرهنگ سیاسی کارآمد مبتنی بر همواری مناسبات جامعه و حکومت شکل گیرد (رضوی، درآمدی بر...، ۱۷۶-۱۷۱، ۲۴۸-۲۵۴).<sup>۱</sup>

۱. ذکر این نکته لازم است که بخشی از این فرهیختگان ایرانی، به عنوان دیوان‌سالاران و در رأس آنها وزیران، در کنار چالش همیشگی با امراز صاحب نفوذ و دیگر اشاره‌های اهل شمشیر، به رقاته‌های براندازانه با یکدیگر نیز مشغول بودند و این مهم بر کارآمدی آنها در حوزه گفتمان مهار تأثیر منفی داشت. با این حال، با توجه به نیاز مغول‌ها به ایشان در عرصه‌های اجرایی و ضرورت‌های حاصل از پذیرش سنن ایرانی از سوی مغول‌ها، رقاته‌های مذکور تنها در جایجایی عاملان اجرایی و برآمدن قشری به جای قشری دیگر اثرگذار بود. به علاوه، اهالی دیوان، ضمن کشمکش جدی با برخی از بدنۀ حاکمیت مغولی، خود جزوی از نظام حاکمه بودند و رقاته‌های فی‌مایین، با همه تأثیر احتمالی که در کم کارآمدی گفتمان مهار داشت، از آنجا که کنشگری آنها در زمینه کلی شرایط و مطالبات در دستور کار ایلخانان انجام می‌گرفت، در جای خود سازنده و در راستای تبیيت گفتمان مهار بود.

### ایلخانان در جایگاه شاهان حمامی ایران

عصر حاکمیت مغول، با همه شدت عمل و خشونت‌های آغاز که کارآمدی رجال ایرانی و کارکردهای فکری و فرهنگی آنها را در بخش وسیعی از ایران دچار گستالت کرد، جغرافیایی سیاسی ایراندر قالب حاکمیت ایلخانان، به نحوی با برداشت‌های اساطیری و حمامی ایران جغرافیایی و فرهنگی تطابق یافت. روشهای نام و جایگاه ایران در مفهوم جغرافیایی، قلمرو باستانی با پیش زمینه‌های اسطوره‌ای بود که به عنوان قلمرویی گزیده تر، مورد ادعا و دشمنی مدعیان شرقی و غربی قرار داشت (برای نمونه ر.ک: دینوری، ۲۶؛ گردیزی، ۵۴۶-۵۴۴). این جهان بهین به ایرج عطا شده بود که در بن نام خویش آزادگی، نیک سیرتی و جوانمردی (ایر: آزاده و جمع آن ایران: آزادگان- ر.ک: رضوی، «ایران از مفهوم تا واقعیت») را همراه داشت و داد و دهش فریدونی را با راست‌کرداری و آزادگی درآمیخته بود. ایرجانمانند دیگر پادشاهان اسطوره‌ای و به ویژه سلف خویش جمشید، فرهمند بود و فرهمندی مذکور حاصل فره ایرانی بود که پس از واگذاری به شاهان، تأیید ایزدی و فرهمندی فردی می‌یافت. در تقسیم بندی گُربَن از سه گُونه نور فرهی در اندیشه سهروردی (گُربَن، ۱۲-۱۳) می‌توان چنین برداشت کرد که در صورتی قابل قیاس با نظام‌های سیاسی قراردادی مبتنی بر آراء مردمی و دموکراسی، آن چنان که در قرن ۱۶ تا ۱۸ م در آراء هابز، لاک و روسو آمده و آنگاه در پرتو اندیشه پردازی‌های فلسفی تر بعدی پیراسته تر شده است، تکوین نظام سیاسی در گُنه اندیشه ایرانشهری مبتنی بر اثرباری جایگاه مردم بوده است. (ر.ک: عالم، ۱۷۹-۲۰۴؛ وینست، فصول ۳-۶). در این برداشت، هر ایرانی از حیث ایرانی بودن فرهمند و از حقوقی برخوردار بود که آن را به شاه دادگر و نیک‌کردار می‌سپرد تا نظام اجتماعی و اخلاقی موجود را تشییت و تقویت کند. واگذاری فره ایرانی از سوی ایرانیان با پشتونه تأیید آسمانی همراه بود و فرهمندی الهی را برای شاه نیک کردار ملزم به عدالت ورزی با خود می‌آورد. شاه مذکور با همه اقتدار، مادامی که در مسیر عدالت و به تبع آن ایجاد امنیت می‌کوشید، فرهمند بود. در غیر اینصورت، امکان باز پس گیری فره، خشم مردمی و نفی ایزدی وجود داشت. چنین بینش سیاسی در ضمن اینکه پیوستگی حکمت و حکومت را در قالب سلوک شاهانی چون جمشید، فریدون و کیخسرو را به عنوان شاهانی آرمانی نشان می‌دهد، ویژگی ممتازی هم داشت و آن وجه قراردادی حکومت و کارکرد نظام حکومتی بود: مادام که به عدالت و برقراری امنیت متعهد بود، از اقتدار لازم هم

برخورداری می‌یافت (شاپرک، ص ۲۰۶).

تلقی دیگری از این ماهیت قراردادی اقتدار و فرهمندی فرمانروایان ایرانیاين است که هر حاکم بر جغرافیای سیاسی ایران، به شرط کوشش در جهت برقراری عدالت و امنیت می‌تواند شاه فرهمند تلقی شده و کارکرد فریدونی داشته باشد. تلقی مذکور، برداشتی است که با شرایط سیاسی و جغرافیایی دوره حاکمیت ایلخانان همخوانی می‌یابد و فرهیختگان ایرانی معتقد به گفتمان مهار، به عنوان رویکردی که در پرتو عدالتورزی و ضرورت اهتمام به نظم تعریف می‌شود، کوشش می‌کنند فرمانروایان ایلخانی را در جایگاه شاه فرهمند قابل قیاس با شاهان اسطوره‌ای بنشانند.

چنان که آمد، اندیشه حکمرانی حاکم حکیم و سکنات شاه آرمانی، گرچه به اعصار اسطوره‌ای ایران با پردازش حمسه محدود بود و حتی در دوران تاریخی قبل از اسلام نیز مصادق عینی کمتری داشت، در پرتو ملاحظات تاریخی دوران اسلامی که استقلال سیاسی و انسجام جغرافیایی ایران دچار گستاخ شد، وجه آرمانی‌تری به خود گرفت و بیشتر در وجهی فرهنگی و اندیشه پردازی و کنش سیاسی رجال و دولتمردان در مواجهه با حکومت‌های ناآشنا با سنن حکومتی ایران، تداوم یافت. به نظر می‌رسد در عهد ایلخانان که دولتی مقتصدر در پهنه ایرانشهر حکومت داشت، فرهنگ سیاسی ایران، با میراث حمسه‌ایرانشهری از هویت ایرانی شکل می‌گیرد. بر این اساس، فرمانروایان ایلخانی از حیث کارکردی، مشروع و در خدمت شاکله هویتی مذکور بازنمایی می‌شوند. به نظر می‌سد خیل عظیم رجال ایرانی و تاریخ‌نگاران این عصر چنین تلقی از شرایط داشتنند و در پرتو گفتمان مهار، همواری مناسبات جامعه و حکومت را از این منظر طرح و تبیین می‌کردد. مصادیق چنین بینشی در روایت‌های منثور و منظوم مورخان درباره تحولات مربوط به این عصر، از همان آغاز پیدایش حکومت ایلخانان (و به ویژه درباره عصر مسلمانی ایلخانان) قابل پیگیری است. در نامه هولاکو به دربار ممالیک آمده است: «... چنان که به سمع همگنان رسیده باشد، وصیت لشکر نامحصور ما چون داستان رستم و اسفندیار اشتها را یافته» (رشیدالدین، جامع التواریخ، ج ۲، ۷۲۱). در چنین فضایی مستوفی نیز در روایت رخدادهای عصر ایلخانان، حتی ایلخانان نامسلمان، در معرفی و تبیین سلوک سیاسی آنها از مفاهیم و سنت‌های ایرانی بهره می‌گیرد و متناسب با اندیشه‌های سیاسی ایرانشهری به جایگاه و کارکرد ایلخانان می‌پردازد. تکرار مفاهیم شاه،

شہنشاہ، شهریار، فرّه شاهی، فرّه دولت، ایران و ایران‌زمین، نیک سیرتی و یا بدستگالی پیوسته در ابیات ظفرنامه شاید به هزاران بار برسد؛ چنان‌که در شرح منازعات میان آباقا و براق فرمانروای متعرض اولوس جفتای از زبان ایلخان چنین می‌سراید:

که من از سه رو دارم این بوم و بر	یکی آن‌که بودم پدر تاجور
دوم آنکه فرخنده قبلای به من	سیورغمیشی کرد جای ایچن <sup>۱</sup>
سه دیگر که از زور و مردی خویش	نمائم که آرد کسی پای پیش
برآرم دمار از تن بدستگال	اگر خود به مردی شود پور زال

(مستوفی، ظفرنامه، ۲۴/۱۰)

اشاره به مفاهیم ایرانی در جای جای روایتها آشکار است:

که شاه جهان جاودان زنده باد	سر دشمنانش زسر کنده باد
مبادا جز او در جهان شهریار	همه ساله پیروز و به روزگار
چو بالشکر است این شهنشه چنین	فدا باد جان پیش او روز کین

(همان، ۳۰/۱۰)

در جای دیگر:

به فر شہنشاہ به روزگار	شد ایران‌زمین رشك خرم بهار
نوشتند فرمان به هر جایگاه	به پیروزی کار آن پادشاه

(همان، ۵۰/۱۰)

ورآید زایران‌زمین شاه نو	بدین مرز چون بر فلک ماه نو
--------------------------	----------------------------

(همان، ۳۴/۱۰)

از این پس زایران جدایی مجو	به جز شادی و پادشاهی مجو
تو را دادم ایران‌زمین این زمان	به شاهی و شادی در ایدر بمان

(همان، ۵۱/۱۰)

که در ملک ایران زشاه جهان	چگونه توانی شدن در نهان
---------------------------	-------------------------

(همان، ۱۵۸/۱۰)

که او شاه باشد در ایران‌زمین	زمیران بر او بر بود آفرین
------------------------------	---------------------------

(همان، ۱۷۰/۱۰)

در بیان نابودی اسماعیلیه و تأمین امنیت:

برآسود گیتی زدست بدان      به فر ابقای شه بخردان  
 فلک آفرین خوان بر آن تاجور      پر از اینمی شد جهان سر به سر  
 (همان، ۶۰/۱۰)

و در شرح وفات آباقا چنین می‌آورد:

چو آن شاه بگذاشت دیهیم و تخت  
 مغل را از آن حال بگذشت بخت

همی گفت هر کس به درد و به سوز

به رسم مغل بهر شاه جهان

ببردن از آنجا تن پادشا

(همان، ۸۲/۱۰)

در روایت آغار شاهی احمد:

زشاهی احمد یکی داستان  
 به تعجیل گفتن بر ما خرام

(همان، ۸۴/۱۰)

زبهر تو شاهی ایرانزمین

(همان، ۹۲/۱۰)

که منکوقاآن شاه با آفرین

به جنگ و به لشکر فرستاده بود

هولاکو شهنشاه مالک رقاب

کلاه بزرگی و گاه مهی

نه از راه ایچن شه نیکبخت

(همان، ۹۳/۱۰)

چو ارغون به تو داد کار شهی

از او دید باید تو را تاج و تخت

همین طور در شرح قدرت‌گیری ارغون از ایران و ایرانزمین و سنت ایرانی می‌گوید:

مرا گر نخواهند خسرو مهان      کرانی گزینم زخم جهان

چو بودت پدر در جهان پادشاه      تو را داشت باید نگین و کلاه

به میراث این خسروی آن توست      سر همگنان زیر فرمان توست  
 (همان، ۱۴۰/۱۰)

### زمانه، زندگی و منظومه فکری مستوفی

مستوفی در باب ششم تاریخ گزیده و در ذیل عنوان مستوفیان، به شرح خاندان خود و جایگاه و کارکرد آنها در سیاست و اقتصاد قرون مختلف اشاره (ر.ک: مستوفی، تاریخ گزیده، ۸۱۱-۸۱۲) و عبدالحسین نوایی در مقدمه تاریخ گزیده شرح مذکور را تکمیل کرده است (مستوفی، تاریخ گزیده، مقدمه مصحح، ه- یب). تبار خاندان مستوفی به حربن یزید ریاحی می‌رسید و از زمان المعتصم خلیفه تا عصر خلیفه القادر، اغلب اوقات منصب والی گری قزوین را در اختیار داشتند. از آن پس به کار استیفا اشتغال یافتند و به مستوفی معروف شدند (مستوفی، تاریخ گزیده، ۸۱۱-۸۱۲). علاوه بر وی و برادرش زین الدین محمد که مورد التفات و احترام رشیدالدین فضل الله بود و مشاغل خطیر داشت، برادر دیگر ش فخرالدین نیز از جمله کاتبان و شاعران عصر مسلمانی ایلخانان و در مصدر مشاغل دیوانی بود (مستوفی، تاریخ گزیده، مقدمه مصحح، ط). عموزادگان وی نیز در عراق عرب ذی نفوذ بودند و در استیصال خاندان جوینی سعی بلیغ داشتند (ر.ک: مستوفی، تاریخ گزیده، مقدمه مصحح، ص).

حمدالله مستوفی مذهب شافعی داشت و عصر نامسلمانی و مسلمانی ایلخانان را درک کرده بود. وی به سیاق پدرانش، به خدمات دولتی اشتغال داشت و حسب تجارب لازم، چند بار جامع الحساب ممالک را نوشت و با سفر به مناطق مختلف قلمرو ایلخانی، بر جغرافیا، اقتصاد، جامعه و اوضاع کلی عصر خویش اشراف داشته است. به سبب التفات رشیدالدین فضل الله، از سال ۷۱۱ ق به حکومت تومان قزوین و ابهر و زنجان و طارمین منصب شد و از تمکن و جایگاه برجسته‌ای برخوردار بوده است (ر.ک: مستوفی، تاریخ گزیده، مقدمه مصحح، ط-ی).

چنان که از نوشته‌های وی، هم در نزهه القلوب و هم ظرفنامه بر می‌آید و از محفل دوستان و توجیه آنها مبنی بر نوشتن کتاب با هدف تخلید تاریخ و جغرافیا پیداست (مستوفی، نزهه القلوب، ۲۳؛ همو، ظرفنامه، مقدمه مصحح، ۲۹)، که در تکمیل نهضت فرهنگی رجال ایرانی برای ودادشتن مغولان به سازش با فرهنگ سیاسی ایران سهم مؤثری داشته است. کارنامه فکری و فرهنگی مستوفی بسیار غنی است و او با تألیف سه

اثر بر جسته «تاریخ گزیده»، «نژهه القلوب» و «ظفرنامه» مراتب خودآگاهی و رسالت خودرا نسبت به زمانه خویش نشان داده است. کار فکری و فرهنگی مستوفی و ارائه منظومه فکری مبتنی بر نظام و اندیشه ایرانشهری در ادامه جریان بلند مدتی قابل دریافت است که از خاندان بلعمی و جیهانی و نقش آفرینی خیل عظیم شرعاً، ادب، اندیشمندان و در رأس آنها حکیم بزرگ توسع در عهد سامانی- غزنوی آغاز و در عهد بویهی- سلجوقی رو به رشد نهاد (ر.ک: رضوی، «نصیرالدین طوسی ...»، ۱۷۶-۱۷۱). جریان مذکور در قالب برنامه‌های نظاممند اندیشمندان و رجال عصر نامسلمانی ایلخانان به سرکردگی نصیرالدین توosi، خاندان جوینی، خاندان فربودی و بی‌شمار شرعاً و ادبی این عصر (ر.ک: لین، شعر، وفیا و قلندران) که در این مقاله با عنوان طراحان گفتمان مهار از آنها یاد شد، تداوم یافت و با برتری فکر و نگرش ایرانی در برابر نگرش گریز از مرکز اشرافیت مغول، در پرتو ملاحظات عصر مسلمانی ایلخانان تثبیت و کارآمد شد (ر.ک: رضوی، «مسلمانی خوانین ...»، ۶۹-۶۳؛ همو، «نصیرالدین طوسی ...»، ۹۵-۹۶؛ همو، «جایگاه اشرافیت ...»، ۵۷-۶۶).

اگر احساس تکلیف و انجام رسالتی خودآگاه نبود، رجال مقتدر عصر ایلخانی و از جمله مستوفی با همه موقعیت و مشغله، به تحقیق و تأليف در حوزه ادبیات، تاریخ، جغرافیا، اقتصاد که اموری دور از طاقت و پر خطر شمرده می‌شدند، نمی‌پرداختند. نابودی خاندان جوینی و رشیدی وقتل وزراء و صاحب منصبان این عصر نمونه‌ای از خطرات و مشکلات این مسیر بود (برای نمونه ر.ک: وصف الحضره، ۱۴۱-۱۴۲؛ رشیدالدین فضل الله، جامع التواریخ، ۸۰۸-۸۱۱؛ مستوفی، تاریخ گزیده، ۵۹۵، ۶۰۸، ۶۱۳). با توجه به مشغله‌های مستوفی به عنوان عامل مالی که پیوسته مجبور بود به مناطق مختلف سفر کند، واگذاری حکومت تومان قروین و زنجان و طارمین و مهمتر، فضای رقابتی و فسادی که از حیث نفوذ اشرافیت زیاده خواه مغولی وجود داشت و بخشی از ذهن و وقت رجال ایرانی مصروف آن و همین طور دشمنی رجال و دولتمردان بومی می‌شد، حمدالله مستوفی را می‌توان تاریخ‌نگاری پر کار قلمداد کرد.

مستوفی سخت به اندیشه ورزی و کسب فضیلت علاقه داشته و مؤانست با رشیدالدین فضل الله و حلقه، فکری او، تمایل به تأمل در تاریخ و اهمیت آن را در وی تشید کرده بود (مستوفی، تاریخ گزیده، ۲-۳). به نظر می‌رسد، سه اثری که مستوفی از خود بر جای نهاده است با منظومه فکری و نگرش فرهنگی وی کاملاً هماهنگ بوده است. وی نخست

به سرایش ظفرنامه روی آورده و به تبعیت از فردوسی، احیای نظام شاهی-آرمانی ایرانی و تقویت مؤلفه‌های آن را جهت انطباق با شرایط عصر خویش و پاسخ‌گویی به نیازهای آن در نظر داشته است. با این حال، نظر به سختی درک و گزارش تاریخ به نظم، پس از سروden بیش از ۵۰ هزار بیت از این منظومه، و تأکید بر ضرورت افرون ۲۵ هزار بیت دیگر بدان، عجالتاً آن را رها کرد و به تألیف تاریخ عمومی خویش موسوم به «تاریخ گزیده» روی آورده و در سال ۷۳۰ هـ. ق تألیف آن را به به انجام رسانیده است (مستوفی، تاریخ گزیده، ۳-۴). ویژگی‌های فرهنگی کتاب مذکور با پرداختن به علماء، اندیشمندان، شعراء و ادباء در قیاس با تاریخ سیاسی مختصر و البته مفید آن، جایگاه تاریخ گزیده را در تاریخ ادب و فرهنگ ایران متمایز کرده است (ر.ک: مستوفی، تاریخ گزیده، مقدمه مصحح، یز-یط).

نزهه القلوب، اثری مرجع در جغرافیا و البته تاریخ، با داده‌های فراوان اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی، حدود ده سال پس از تاریخ گزیده و پنج سال پس از سرایش کامل ظفرنامه تألیف شده است. تجربه دیر پای مؤلف در امور اقتصادی و اشراف بر جغرافیا و تاریخ ایران زمین، به علاوه رویکرد کاملاً آگاهانه مؤلف در تدوین کتابی به زبان فارسی برای استفاده مردم ایران که به صراحت بدان اشاره دارد، اثر جغرافیای مستوفی را جایگاه دیگری بخشیده است (مستوفی، نزهه القلوب، ۳۱). نزهه القلوب را می‌توان قالب جغرافیایی و بستری دانست که مستوفی تحولات تاریخی مذکور در ظفرنامه را در آن منظوم کرده است. از این رو، در حالی که در ظفرنامه بر مفهوم فرهنگی و سیاسی ایران تأکید دارد، نزهه القلوب، مفهوم جغرافیا را در منظومه فکری مبتنی بر وجه سیاسی، فرهنگی و جغرافیایی ایرانشهر بر جسته می‌کند. در همین جهت قسمت اعظم مقاله سوم نزهه القلوب به عنوان مرکز ثقل کتاب، در شرح احوال ایران زمین است که به سیاق دیگر کتب جغرافیایی نه بر اساس تقسیم بندی زمین به اقالیم هفت گانه، بلکه بر پایه نظم کیانی و تقسیم بندی فریدونی، ذکر اقوال مختلف درباره اهمیت و جایگاه ایران و تقسیم آن به ولایات مختلف تنظیم شده است (مستوفی، نزهه القلوب، ۵۵-۵۷). مستوفی به صراحت ذکر می‌کند که تا قبل از این در پرداختن به ایران کوتاهی شده و کتب تأییفی «چون به عربی ساخته اند، اهل عجم را از آن زیادت حظی...» نبوده است (مستوفی، نزهه القلوب، ۳۱). قصد آگاهانه وی در پردازش این کتاب، از اشاره وی به اصرار دوستان برای تألیف آن به سبب آگاهی او بر احوال ایران زمین و پیامد آن، که موجب روشنی مجلس انس آنها خواهد بود، کاملاً آشکار است (همان، ۳۱).

ظفرنامه، دومین اثر مستوفی در سال ۷۳۵ق، پنج سال پس از تألیف تاریخ گزیده و پنج سال قبل از نزهه القلوب، به اصرار دوستان و شاید هم ادای دین مورخ نسبت به مخدوم خویش رشیدالدین فضل الله - با منظوم کردن جامع التواریخ- در جهت تکمیل نهضت شاهنامه نویسی عصر مسلمانی ایلخانان و با علاقه شخصی سروده شده است. پانزده سال از دوره زندگی مستوفی مصروف سرایش این منظومه شد (ر.ک: مستوفی، تاریخ گزیده، مقدمه مصحح، یب). با احتساب شش سالی که به تحقیق درباره فردوسی و تدوین نسخه‌ای از شاهنامه پرداخته، بیش از یک سوم حیات وی بدین کار اختصاص یافته است. در حالی که به دستور غازان، شمس الدین کاشانی مأموریت سروdon تاریخ منظوم مغول به سبک شاهنامه فردوسی داشته و آن را در ده هزاریت تا زمان الجایتو سروده و با ذکر نام شماری از خاندان‌های پادشاهی و حکایت‌هایی از شخصیت‌های همچون اسکندر، بهرام گور و انشیروانپیان یافته است (ر.ک: مرتضوی، ۵۹۶-۵۹۰؛ Mellvil, 193). اهتمام مستوفی و تشویق حلقه دوستان وی به سرایش ظفرنامه، جز از سر علاقه و با هدف پاسخ گویی به نیازهای زمانه به نظر نمی‌رسد (مستوفی، ظفرنامه، ۷). در حالی که نهضت شاهنامه نویسی عصر ایلخانان به منظومه شمس الدین کاشانی و ظفرنامه محدود نبوده و احمد تبریزی، «چنگیزنامه» یا «شهنشاه نامه» و نورالدین بن شمس الدین (نوری ازدری) غازان نامه را می‌سرایند و به ادعای شمس الدین کاشانی، تألیف جامع التواریخ نیز صرفاً اقدامی آگاهانه برای تدارک متنی منتشر به عنوان مبنای تاریخ منظوم بوده است (مرتضوی، ۵۹۱-۵۹۰)، تاریخ منظوم مستوفی به لحاظ کمی و کیفی بر دیگر شاهنامه‌های این عصر برتری دارد؛ زیرا صرف نظر از تاریخ مغول، تاریخ اسلام از زمان پیامبر(ص) و تاریخ ایران در دوران اسلامی را در ۷۵ هزار بیت به نظم درآورده است. ابیات مذکور به تنها یی بیش از دو برابر جمع ابیات دیگر شاهنامه‌های این عصر است (مرتضوی، ۵۶۲-۵۵۷، ۵۶۲-۵۹۰، ۶۲۵). ظفرنامه در سه قسم سروده و تنظیم شده است: «اسلامی» با ۲۵ هزار بیت در تاریخ اسلام با اشاره کوتاهی به تاریخ عرب تا پایان خلافت عباسی؛ «احکامی» در ۲۰ هزاریت در تاریخ سلسله‌های ایران تا پایان حکومت خوارزمشاهی و «سلطانی» در ۳۰ هزار بیت با مختصری درباره تاریخ مغول و نظم تفصیلی تحولات تاریخی دوره ایلخانان تا سال ۷۳۵ق.

نهادم نهاد سخن بر سه قسم روان است شعر و حکایت چو جسم

پدید آمده نکته‌های عجب	کتاب نخستین زکار عرب
چو اسلام از اهل عرب آمده	به اسلامی آن را لقب آمده
در او گشته پیدا زبیش و زکم	کتاب دوم شرح حال عجم
چو بر حکم دین آن دول شد تمام	به حکامی آن را نهادم به نام
فروزنده چون از چمن برگ گل	کتاب سوم آمده از مغول
چو دارد به سلطان دین انتساب	به سلطانی آمد نام از مغول

(مستوفی، ظفرنامه، مقدمه، ۲۱-۲۲)

### ایران و نظام ایرانشهری در رویکرد حمامی- اساطیری مستوفی

مستوفی ادیب و شاعری آگاه به زمان بود و جایگاه زبان و ادب پارسی را درک می‌کرد. وی در مقدمهٔ نزهه‌القلوب بر ضرورت تألیف این کتاب به فارسی و توجیه دوستانش بر این مهم اشاره کرده است (مستوفی، نزهه‌القلوب، ۳۰-۳۱). او سخت شیفتنه و پیرو مشرب فکری و ادبی فردوسی بود و شش سال از عمر خود را مصروف شاهنامه پژوهی و ارائه نسخه‌ای از آن در حواشی ظفرنامه کرد (مستوفی، ظفرنامه، مقدمه مصحح، ۲۷-۲۸).

صرف نظر از جایگاه ادبی و کفايت شاعری مستوفی در مقام قیاس با فردوسی و ارزش شعری ظفرنامه‌ی که محل اختلاف محققان و ادبیان است (ر.ک: ریاحی، ۲۶۲؛ مرتضوی، ۵۶۰-۵۶۲)، خود وی در مقدمهٔ ظفرنامه از شأن بالای فردوسی و ناتوانی در رقابت با وی یاد کرده است:

از این در سخن گفتنم زهره نیست	که طبعِ مرا زین هنر بهره نیست
سزد گر نریزد کسی آبِ روی	بِرِ شعر فردوسی نغز گوی

(مستوفی، ظفرنامه، مقدمه مصحح، ۲۸)

به هر روی، او کوشش در جهت احیای نام و نشان شاهنامه و تداوم روایت آن در عصر پس از سقوط خلافت، حاکی است که مستوفی و دیگر شاهنامه‌سرايان این عصر، به عنوان نمایندگان فکری مردم ایران، پیوند خویش با میراث فرهنگی و سیاسی ایران را نشان داده و نهضتی آگاهانه را برای احیای نظام ایرانشهری با ابتنای بر شاهنامه، همنوا با گفتمان مهار، در دستور کار داشته‌اند. تأکید مستوفی بر ایران، به عنوان واحد جغرافیایی مستقل و مانا در میانهٔ جهان است؛ گویی نظر کردهٔ خداوند را به مثابه قلمرو فرمانروایی دادگر و خردمند، با فرهمندی حاکمان به عنوان اولین نشانهٔ مشروعیت ایشان

به هم می‌آمیزد و مفهوم کارآمدی از عدالت به دست می‌دهد. در مبحث اعزام هولاکو از زبان قاضی القضاط قزوینی، ضمن اشاره به فرهمندی او، در خطاب به قانون با زبانی استعاری ضرورت دادگری و رفع بیداد را چنین سرایش می‌کند:

نگه کرد قاضی به شهزادگان بزرگان نامی و آزادگان  
هولاکوی پیروزفر را گزید که بر چهر او فر دولت بیدید

(مستوفی، ظفرنامه، ۱۱۶۹/۲)

...

که ای نامور خسرو نامجو	چنین پاسخ آورد آن نکته گو
وزان سلسنه جسری او فاز	نگوییم پل از سنگ و آجر بازار
که از داد باشد جهان کامیاب	پل از داد خواهم بر آن رویا ب
برین روی آب استاین داد و راه	کز آمو همی بگذرد داد شاه

(همان، ۱۱۶۶/۲)

همچنین، هولاکو را فردی خردمند می‌داند و از زبان نصیرالدین به خورشاوه چنین می‌سراید:

زاو نامده راه و رسم بدی	سپرده زپاکی ره بخردی
همان، ۱۱۷۸/۲)	

از زبان هولاکو خطاب به خلیفه بغداد نیز از فرهی چنگیز و چنگیزیان سخن می‌گوید:

بین آنکه ملک زمان و زمین	به چنگیزخان داد جان آفرین
زشاهان کیهان ببرید مهر	به شاهنشهی اش بزافروخت مهر
بدو داد شاهی هر بوم و بر	بدین پاک تخمه پسر بر پسر
چو هستی مسلمان یزدان شناس	به حکم خدایی مشو ناسپاس
حقیقت شناس آن که ما را شهی	زفر الهی است این فرّهی

(همان، ۱۱۹۸/۲).

همچنین:

که از گشت دوران به حکم خدا	از آن خاندان گشت دولت جدا
به ما داد شاهی خداوند پاک	در آباد و ویران این توده خاک

(همان، ۱۱۹۶/۲).

آباقا را نیز به سبب دادورزی می‌ستایید و او را شاه کامران خطاب می‌کند(مستوفی، ظفرنامه، ورق ۶۴۵الف) و این با گزارش رشیدالدین که مستوفی بر مبنای آن سروده است، مطابقت تمام دارد(رشیدالدین فضل الله، جامع التواریخ، ۱۰۷۷). اگرچه ایلخانی آباقا مربوط به عهد نامسلمانی ایلخانان است، در منظومه فکری مستوفی در قالب عنوانی عهد مسلمانی و زمینه‌های هموار اهتمام به سنت ایرانی مورد خطاب قرار می‌گیرد. از این رو، از همان آغاز فرمانروایی او، مفهوم «خسرو»، «شاه»، «ایران»، «ایران خدا»، «کیان»، «داد»، «فر» و... برای وی به کار می‌برد. از این حیث، نگاه مستوفی شبیه بیضاوی است که آباقا را با عنوان پادشاه صاحب عدل و رافت توصیف می‌کند: «این زمان پسر او باقا خان پادشاه ایران و بلاد روم به عدل و رافت میلی تمام دارد و درباره مسلمانان عنایتی وافر» (بیضاوی، ۱۳۲)

سر خسروان ابقاء آن که مهر نبیند نظیرش به دور سپهر

...  
زمرز خراسان به اردوب شاه  
پس از سوگ آن نامور پادشا  
سخن رفت در کار ایران خدا

...  
به نام ابقاء شه نامدار  
بیاورد یرلیغ از آن شهریار

...  
ابقای در ایران زمین شاه شد

...  
جهانگیر گردان و گردنکشان  
بر آئین شاهان و رسم کیان

...  
گرفتند کاسه از آن پس مهان  
که: چون داد یزدان مرا تاج و گاه  
بکوشیم به یاری پروردگار  
پی بدکنش مردم از روی خاک  
به داد و دهش کشور و بوم و بر

(مستوفی، ظفرنامه، ۱۰/۲)

در شرح تقابل آباقا و براق و نقد خودبینی و عجب فرمانروا چنین می‌آورد:  
ز خودبینی اندر جهان ای پسر بتر کس نیابند عیبی دگر  
ز عجب ندیدست نیکی کسی که عجب است بتر زهر بد بسی  
(همان، ۱۰/۳۴)

اگر شید باشد بد اندیش شاه کنم روز بر شید رخshan سیاه  
(همان، ۹۹/۱۰)

رویکرد ایرانشهری مستوفی درباره ایلخانان پس از آباقا نیز ادامه می‌یابد. در همین جهت، بی خردی احمد، اولین ایلخان مسلمان، بیدادگری و معایب دوره سلطنت وی را چنین توصیف می‌کند:

نهادند سلطان لقب شاه را زفرش نبد فرهای گاه را  
اگر چند در دین مسلمان بد او ولی در خرد سخت نادان بد او  
به نزدیک آن نامور شهریار شیوخ و قلندر بدی بیشمار

که بیدادگر را ندادی جواب	به پنجم کزو گشت ایران خراب
به خلوت همیشه زمانه گذاشت	ششم آن که کار شهی خوار داشت
نکردی به کار اندرش اعتبار	به هفتم که یاسا رها کرد خوار
نبودند و زو دید چندی گزند	به هشتم امیران برش ارجمند
فرستاد بر خیره هر سو سپاه	نهم کار لشکر نکردی نگاه

اگر شه بود تند و بیدادگر  
که این بد یکی باشد آن صد هزار  
از آن به که از بد ندارد خبر  
ببین چند فرق است ای نامدار

(همان، ۱۴۸/۱۰) (همان، ۱۴۵/۱۰)

یا در نکوهش ملکداری گیخاتو سروده است:  
مبادا چنین در جهان پادشا تو را گشت باید جهان کدخداد  
(۲۱۶/۱۰)

د. دهابت تقایا، ارغون، و احمدی، د. تأیید سخنوار، وبالض و رهاندیشه و زعیم، نسیم حسنی

می‌سراید:

که این سرفراز است و آن پایمال  
بود از سخن زینت ملک و دین  
به ویژه که باشد چنین دلپذیر  
نباید به بیهوده کردن تلف  
که آن گه جوابش ندارند کس

سخن گوی مردم به از گنج و مال  
سخن گو به گیتی ندارد قرین  
سخن بهتر از تاج و تخت و سریر  
سخن گوهر است و زبان چون صدف  
به هنگام باید سخن گفتن و بس

(مستوفی، ظفرنامه، ۹۴/۱۰)

فرّ شاهی و برخورداری از فرّ یزدانی هم در شرح رخدادهای دورهٔ احمد و اختلافات او  
با ارغون سخت مورد اهتمام مستوفی است:  
تهی گردد از فرّ این شور بخت

سر دشمنت افکنم در مغایق

بدو گفت که: زفر یزدان پاک

بیارم به نزدیک تو بی درنگ  
که او چون خور آمد به باع شهی

به فرّ تو او را چنین بسته چنگ  
نبستن بر او بر در فرهی

(همان، ۹۹/۱۰)

به مردی درآورد در زیر فر

چو ملک دل ایران زمین سر به سر

(همان، ۱۵۱/۱۰)

که خواهد شدن تیره فرّ شهی

از این شد بر گیختو آگهی

(همان، ۲۰۵/۱۰)

بیارید بر وی بلا از سپهر

فلک زان شهنشاه برداشت مهر

(همان، ۲۱۵/۱۰)

از آن کرد اسلام را خواستار

چو با فرّه ایزدی بود یار

(همان، ۲۶۰/۱۰)

چنین گفت کی شاه با فرّ و جاه

وزیر گزین صدر دین پیش شاه

(همان، ۲۶۲/۱۰)

درباره ارغون و حق فرمانروایی وی نیز از ارث و اکتساب می‌گوید:

گر از ارث گوییم ار از اکتساب به شاهی بر او کرد باید خطاب

(همان، ۱۳۸/۱۰)

همین طور در شرح اهتمام ارغون به آبادانی و شهرسازی چنین می‌آورد:

همی کرد هر جا عمارت بسی  
کر آن سان نبیند به خوبی کسی  
پدید است آثار آن در جهان  
نباشد به نزدیک دانا نهان

مستوفی که تحت تأثیر ملاحظات پس از مسلمانی ایلخانان، در حین گزارش رخدادهای عهد ارغون، تولد غازان در عهد نامسلمانی ایلخانان را در بیانی سرشار از مفاهیم ایرانی به نظم می‌کشد؛ در گزارش تحولات عصر وی نیز به همین سیاق پیش می‌رود و رویکرد حمسی خود را به اوچ می‌رساند. در شرح تولد و صفات غازان:

یکی بچه‌ای بود چون شیر نر زرویش همی یافت فرهنگ و فر

...

همی بارد از فر او تاج و گاه  
تو گویی که هست او جهاندار شاه  
برآمد برش برد دولت سجود  
چو آن مهر شاهی به چرخ وجود

(مستوفی، ظفرنامه، ۵۸/۱۰)

از او بود آثار شاهی عیان  
که از بهر بازی چو بستی میان

...

چو بود از خرد بهره‌ور شهریار  
به خیره نیامد از او هیچ کار

...

زروی خرد دیده شهریار  
از او فر و دولت بدید آشکار

...

که فر بزرگی از این نامدار  
نشان می‌دهد در مهی آشکار

(همان، ۶۰/۱۰)

این رویکرد مستوفی که با روایتهای رشیدالدین درباره شخصیت و رخدادهای زمان غازان، در جای جای شرح دوران سلطنت و مطابقت دارد (ر.ک: رشیدالدین، جامع التواریخ، صفحات متعدد)، چنین ادامه می‌یابد:

جهان از بدانپاک گردد زمکر  
به فر تو ای خسرو نامور  
برآید از این در جهان نام ما  
شود ملک ایران زمین رام ما

(مستوفی، ظفرنامه، ۱۳۵۹/۲)

به فرست بیاراست تخت مهی  
جهان از تو دارد رخ اندر بهی  
(همان، ۱۳۶۹/۲)

فلک نامه رنج و کین درنوشت  
زفر جهاندار گردن فراز  
(همان، ۱۳۵۲/۲)

زهفتاد ساله عبادت به است  
که بد پیش از این در جهان شهریار  
همه داد کرد آشکار و نهان  
از آن کار بودی دلش پر نهیب

زمین شد زفرش چو خرم بهشت  
به خوبی جهان یافت آرام باز

که یک ساعته عدل از آن گونه است  
شنیدم که کیخسرو نامدار  
زدولت چو شد پیشوای مهان  
نبودی زدادش زمانی شکیب

مبادا که بگذاری آئین داد  
برافراز رایات کیخسروی  
که از داد باید شهی زیب و فر  
خنک دادگر خسرو دین پرست  
(همان، ۱۳۷۰/۲)

تو نیز ای شهنشاه والانزاد  
جهان را چو اکنون خدیوی تویی  
بیارا به دادت جهان سر به سر  
زدادت دو گیتی برآید زدست

که آگاه باشد زکار سرا  
برآید از آن کددایی دمار  
(همان، ۱۳۸۳/۲)

چو شه در جهان است چون کدخدای  
وگر زانک پوشید از او هیچ کار

همانند ابوالقاسم کاشانی که الجایتو را «... خدایگان بنده پرور، و شهریار فرشته سیر،  
و خسرو دادگر، دارای بحر و بَر، پادشاه شرق و غرب، مایه امن و امان، فیض رحمت  
رحمان، ظلّ ظلیل یزدان، شهنشاه اعظم... سیاوش وش، کیخسورو، دارا رأی» توصیف  
می‌کند (کاشانی، ۴-۳)، مستوفی نیز ویژگی‌های شاهانه و سلوک شاهانه وی را چنین به  
نظم می‌کشد:

فروبست یکباره دست ستم  
در ایران نمامد آنج آئین زشت  
ورا کرد امضا شه پاکزاد  
که بد در زمان غزان خان پدید  
که فرخ غزان نیست بر جایگاه  
به عشرت درآمد شه پاک زاد  
(مستوفی، ظفرنامه، ۱۴۲۰/۲)

چو شد فارغ از راه و رسم کمر  
زدادش جهان شد چو خرم بهشت  
هر آنرسم کان را غزان خان نهاد  
همان عدل و داد و دهش گستردید  
نکردی کسی باور از عدل شاه  
زادنش چو داد همه کار داد

درباره ابوسعید نیز همانند دیگر ایلخانان عهد مسلمانیاز فرهی، جانشینی به حق و دادگریاو یاد می‌کند:

رسیده بر این شاه مالک رقاب	هم از ارث دولت هم از اکتساب
چو از ذات او خواست کرد آشکار	سعادات هر دو جهان کردگار
به صورت شدش نام از آن بوسعید	وجودش به معنی سعید آفرید
علادین لقب داد دولت بدو	چو کارش حق یافت در دین علو

...

همی هر یک از مهر جویند بهر	برافکند رسم خصومت زده
چو جنت همه ملک ایران زمین	شد از داد این خسرو پاک دین
نماندست نام از ستم بیش و کم	زعدلش برافتاد رسم ستم

(همان، ۱۴۴۶/۲-۱۴۴۷)

با این همه، فرهمندی مذکور و مشروعیت ارشی و عرفی سلطان درگرو دادگری است و مدام پادشاه را به عدل می‌خواند. هنگامی که نصایح رشیدالدین خطاب به پسرش غیاثالدین محمد که در زمان الجایتو برای سامان بخشی به اوضاع آشفته خراسان رفته بود را به نظم می‌کشد، ضمن تأکید بر عدل محوری خسرو انوشیروان، ضرورت عدالت محوری غازان را چنین توصیف می‌کند:

مبادا که بگذاری آئین داد	تو نیز ای شهنشاه والانزاد
برافراز رایات کیخسروی	جهان را چون اکنون خدیوی توی

(همان، ۱۳۷۰/۲)

صرف نظر از نگاه مثبت مستوفی به دو ایلخان نخستین و وصف دادگرایانها که ایلخانان بعدی و حتی احمد مسلمان را در برنمی‌گیرد و یا کمتر در برمی‌گیرد، گذشت زمان و ملاحظات تاریخی عصر پس از مسلمان شدن ایلخانان و مهار نسبی رفتارهای گریز از مرکز مغولها، موجب شده است که مستوفی، خواه در جهت فراخواندن مغولان به دادگری و پذیرش نظم ایرانشهری و کوشش در جهت تحقق نظامی نزدیک به نظم آرمان گونه ایرانشهری و تثبیت و تداوم گفتمان مهار و خواه در لواحی گزارش تجربه زیسته عصر خویش و شرح تاریخی حاکی از برتری رویکرد ایرانی در مقوله حکومتداری و برتری مردم و دین ایرانیان بر سلوک و یاسای مغول، مدام از ایران و ایرانشهر یاد می‌کند و حاکمان مغولی را در انطباق با این ملاحظات تاریخی با شاهان فرهمند اساطیری در مقام قیاس

می‌آورد.

به نظر می‌رسد به کارگیری مفهوم ایران در آثار مستوفی و به ویژه نزهه القلوب و ظفرنامه، آگاهانه و مبتنی بر دگرگونی‌های سیاسی - اجتماعی و وضعیت و موقعیت خاص جغرافیای سیاسی قلمرو ایلخانان بوده است. در حالی که در منابع تاریخی و تاریخ‌نگاری دوران پیش‌ایلخانی به ندرت از ایران یاد شده و اگر هم شده مفهومی منطبق با شرایط سیاسی، اجتماعی و فرهنگی همانند شرایط با عصر ایلخانان نیست، در مجموع ۷۵ هزار بیت ظفرنامه ۸۲۷ بار عنوان ایران و مشتقات آن، چه در اشاره به مردم ایران (ایرانیان) و چه اشاره به جغرافیای ایران (ایرانشهر یا شهر ایران) به‌کاررفته است (فضلی‌نژاد، ۲۰-۲۱). این بیشترین کاربرد نام ایران در آثار تاریخی و ادبی پس از شاهنامه فردوسی است. تأمل آگاهانه مستوفی بر ایران و به تبع آن نظام سیاسی ایرانشهری و چارچوب اخلاقی و اجتماعی آن، در ادامه نهضت آگاهانه سده‌های پیشین و بخصوص ملاحظات عصر ایلخانی قابل تبیین است. ملاحظات مذکور و دستاوردهای آن که برخی پژوهشگران در همان عصر نامسلمانی ایلخانان نیز به سبب بازنمایی هویت ایرانی، با عنوان «رنسانس ایرانی» از آن یاد کرده‌اند (لین، به ویژه فصل اول و آخر) ضرورت‌هایی با خود آورده که در پرتو آن لازم بوده است در همه حال، ایرانشهر و سرزمین ایران از هرگزندی محفوظ ماند و شاهی دادگر و حافظ منافع ایرانشهر برآن حکم براند. این تفسیری است که مستوفی به وقت یورش مغول نیز بر آن تأکید دارد و در قالب تاریخ و داستان به شرح آن می‌پردازد (ر.ک: مستوفی، ظفرنامه، ۹۹۰/۲-۸۱۹).

### نتیجه

مستوفی با بهره‌گیری از شرایط سیاسی، اجتماعی و فرهنگی عهد مسلمانی ایلخانان، به عنوان مورخی آگاه به زمان، کوشیده است مفهوم ایران و هویت ایرانشهری را احیاء کند. مستوفی که در حلقة یاران رشید الدین فضل الله قرار داشت و به مانند وی و بزرگان عهد نامسلمانی ایلخانان، به ضرورت بهره‌گیری از شرایط هموار عصر حاکمیت مغول، برای باز آفرینی نظم کیانی و نظام ایرانشهری پی برده بود، با اهتمام ویژه به شاهنامه‌پژوهی و اشراف بر منظومه فکری ترسیم شده در شاهنامه حکیم توos، نهضت شاهنامه‌نویسی عصر مسلمانی ایلخانان را تکمیل کرد. نظام سیاسی و نظام اخلاقی - اجتماعی مأمور از اندیشه شاهی - آرمانی در پرتو عملکرد شاه فرهمند که با رویکرد حماسی - اسطوره‌ای مستوفی در ظفرنامه در بستر شرایط ایلخانان بازآفرینی شده است،

در نزهه القلوب چارچوب جغرافیایی نظام مندی می‌یابد و با تقسیم فریدونی و جایگاه بهینی ایران قابلیت انطباق دارد (مستوفی، نزهه القلوب، ۵۵-۵۷). تأکید مستوفی بر ایرانشهر و ضرورت ماندگاری آن در پرتو حاکمیت شاه دادگر، حاکی از اندیشه‌ای قابل توجه است: هر فرمانروایی، مدام که بر پایه داد و خرد به اعمال قدرت بپردازد، مشروع و مورد تأیید مردم است. حاکمان ایلخانی گرچه از اعقاب مغولان ویرانگر و تورانیان غارتگر بودند، در پناه شرایط پدید آمده و جغرافیای سیاسی ایرانشهر، پذیرش دین رعایا، برقراری امنیت و خدمت به ساکنان ایرانشهر، به مثابه شاهان دادگری جلوه گر می‌شوند که با شاهان فرهمند دوره‌های اسطوره‌ای قابل قیاسند. در اینجاست که با هدف احیای هویت ایرانی، اسطوره به یاری تاریخ می‌آید و حمسه به مثابه تاریخ ظاهر می‌شود.

## منابع

### قرآن کریم:

- آقاجری، هاشم و احمد فضلی نژاد، «بازیابی مفهوم ایران‌زمین در آثار و آراء حمدالله مستوفی»، تاریخ نگری و تاریخ‌نگاری، دوره جدید، شماره ۱، سال ۱۹، ۲۷-۱، بهار ۱۳۸۸.
- ابن طباطبا، محمد بن علی (ابن ططفقی)، تاریخ فخری، ترجمه محمد وحید گلپایگانی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ج ۲، ۱۳۶۰.
- ابن خلدون، عبدالرحمن مقدمه ابن خلدون، ترجمه محمد پروین گنابادی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ج ۱۰، ۱۳۸۲.
- ابوحنیفه دینوری، احمدبن داود، اخبار الطوال، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران: نشر نی، ج ۵، ۱۳۸۱.
- اوستا، کهن‌ترین سرودها و متن‌های ایرانی، گزارش و پژوهش جلیل دوستخواه، ۲، ج، تهران: مروارید، ج ۱۰، ۱۳۸۵.
- بیضاوی، ناصرالدین، نظام التواریخ، تصحیح میرهاشم محدث، تهران: بنیاد موقوفات محمود افشار، ۱۳۸۲.
- پوینده، محمد، جامعه شناسی ادبیات، تهران: انتشارات هوش و ابتکار، ۱۳۷۱.
- جوینی، علاءالدین عطا الملک، تاریخ جهانگشا، به اهتمام شاهرخ موسویان، بر اساس تصحیح علامه محمد قزوینی، تهران: انتشارات دستان، ۱۳۸۵.
- حمدالله مستوفی، تاریخ گزیده، باهتمام عبدالحسین نوابی، تهران: امیرکبیر، ج ۴، ۱۳۸۱.
- همو، ظفرنامه، براساس نسخه خطی MS Or2833، ۲ جلد، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۷.
- همو، ظفرنامه، قسم سلطانیه، جلد دهم، ابقای خان، احمد تکودرخان، ارغون‌خان، گیخاتوخان و بایدوخان، مقدمه، تصحیح و توضیح منصوره شریفزاده، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۸.
- همو، نزهه القلوب، تصحیح محمد دبیر سیاقی، قزوین، حدیث امروز، ۱۳۸۱.
- دین‌کرد (درستامه‌ی دین مردایی)، تدوین آذرفرنیغ پسر فرخزاد و آذرباد پسر امید، کتاب سوم، آواستاری، آوانویسی، یادداشته‌ها و ترجمه‌ها از فریدون فضیلت، تهران: انتشارات مهرآیین، ۱۳۸۴.

- رشید الدین، فضل الله همدانی، جامع التواریخ، به کوشش بهمن کریمی، تهران: انتشارات اقبال، چ ۳، ۱۳۶۷.
- همو، مکاتبات رشیدی، جمع آوری مولانا محمد ابرقوهی، به سعی و اهتمام و تصحیح محمد شفیع، پنجاب: ۱۹۴۵.
- رضوی، ابوالفضل، درآمدی بر تاریخ‌نگاری ایرانی- اسلامی، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و تمدن اسلامی، ۱۳۹۴.
- همو، «نصیرالدین طوسی و گفتمان مهار در عهد نامسلمانی ایلخانان»، تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی، ش ۱۳، سال ۴، ۱۰۸-۹۳، زمستان ۱۳۹۲.
- همو، «مسلمانی خوانین مغول بر پایه زمینه‌های اسلام‌بذری ایلخانان»، پژوهشنامه‌ی تاریخ اسلام، سال سوم، شماره یازدهم، ۷۳-۴۷، پائیز ۱۳۹۲.
- همو، «جایگاه اشرافیت نظامی در عهد ایلخانان»، جامعه شناسی تاریخی، دوره ۹، شماره ۱، بهار و تابستان ۱۳۹۶، ۱۳۹۶-۵۳.
- همو، «ایران از مفهوم تا واقعیت»، ایننا، سه شنبه ۱۲ شهریور، ۱۳۹۸.
- ریاحی، محمد امین، سرچشممه‌های فردوسی شناسی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۲.
- شایگان، داریوش، هانری کربن: آفاق تفکر معنوی اسلام ایرانی، ترجمه باقر پرهاشم، تهران: فرمان روز، ۱۳۷۳.
- شبانکاره‌ای، محمدبن علی، مجمع الاتساب فی التواریخ، تصحیح میرهاشم محدث، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳.
- طبری، محمد بن حریر، تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چ ۱۳، تهران: اساطیر، ۱۳۶۲.
- عالم، عبدالرحمن، بنیادهای علم سیاست، تهران: نشرنی، چ ۴، ۱۳۷۷.
- عبدالیان، محمود، «اشا در اوستا»، فرهنگ ایران‌زمین، ش ۲۷، ۲۸۷-۲۶۷.
- عهد اردشیر، پژوهش احسان عباس، ترجمه محمدعلی امام شوشتاری، تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۴۸.
- غزالی، ابومحمد، نصیحه الملوك، تصحیح جلال الدین همایی، تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۵۱.
- فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه، بر اساس نسخه آکادمی علوم شوروی چاپ ۱۹۶۶، ۱۰ جلد، تهران: کاروان، ۱۳۸۷، ۲ج.
- کاشانی، ابوالقاسم عبدالله بن محمد، تاریخ الجایتو، به تصحیح مهین همبی، تهران: علمی و فرهنگی، ۲، ۱۳۸۴ج.
- کربن، هانری، بن مایه‌های آیین زرتشت در اندیشه سهپوری، ترجمه محمود بهفروزی، تهران: جامی، ۱۳۸۴.
- گریزی، ابوعسید عبدالحی بن ضحاک ابن محمد، تاریخ گردیزی، به تصحیح و تحرییه و تعلیق عبدالحی جبیی، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۳.
- لین، حورج، ایران در اوایل عهد ایلخانان، رنساس ایرانی، ترجمه ابوالفضل رضوی، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۲، ۱۳۹۰.
- مجتبایی، فتح الله، شهر زیبای افلاطون و شاهی آرمانی در ایران باستان، تهران: انجمن فرهنگ ایران باستان، ۱۳۵۲.
- مجمل التواریخ و القصص، تصحیح ملک الشعرای بهار، تهران: کلالة خاور، ۱۳۱۸.
- مختراری، محمد، حماسه در رمز و راز ملی، تهران: انتشارات توسع، چ ۲، ۱۳۷۸.

- مرتضوی، منوچهر، مسائل عصر ایلخانان، تهران: انتشارات آگاه، ۲، چ، ۱۳۷۰.
- مری بویس، زرتشتیان باورها و آداب دینی آنها، ترجمه عسگر بهرامی، تهران: ققنوس، ۱۳۸۱.
- مهر، فرهنگ، دیدی نواز دینی کهن (فلسفه زرتشت)، تهران: جامی، چ، ۶، ۱۳۸۴.
- نظام الملک، ابوعلی حسن بن علی طوسی، سیاستنامه، به کوشش جعفرشوار، تهران: شرکت سهامی کتابهای حبیبی، چ، ۱۲، ۱۳۸۴.
- وصاف الحضره، فضل الله بن عبدالله شیرازی، تاریخ تجزیه الامصار و تجزیه الاعصار، کوشش محمد مهدی اصفهانی، تهران: انتشارات کتابخانه این سینا و کتابخانه جعفری، این سینا، ۱۳۲۸.
- وینسنت، اندره، نظریه‌های دولت، ترجمه حسین بشیریه، تهران: نشر نی، چ، ۲، ۱۳۷۶.
- Persian Historiography*(2012). Edited by Charles Melville, London & New York: Columbia University, Published by I. B.Tauris & Co Ltd.